

Research Article

Jurisprudential Principles of not Allowing Recourse Rule to the Ruling

Hamdollah Soleimani Sardo¹, Meysam Taram^{2*}, Ruhollah Afzali³

Abstract

Basically, every jurisprudential rule must be based on the Shari'a, and according to the predecessor and successor jurists, the jurisprudential rule of not allowing recourse to the ruling of jurisprudence has also jurisprudential principles.

This rule in jurisprudence is called the vacancy of a judge, according to which whenever a judge finished the judiciary by issuing his verdict, he has no longer the right to refer to and deviate from the verdict, and this is the meaning and concept of the rule of having no permission to refer to the verdict.

The mentioned rule is one of the rulings of the government and the obligations of the Shari'a and Tawliyah, and since it is about the political and governmental jurisprudence, its implementation is obligatory for all judges and rulers of the Shari'a. This rule has jurisprudential principles and the arguments of Fegh'h.

And there are several verses in the Holy Quran such as verse 1. So when you get a job, do something important in Surah Al-Insharah and verses of Surah Ma'idah and the Anbiya indicate that it is not permissible to refer to the ruling of judgment.

Keywords: Rule, No permission to refer, Faraj Dadras, Judgment of Judge

How to Cite: Soleimani Sardo H, Taram M, Afzali R., Jurisprudential Principles of not Allowing Recourse Rule to the Ruling, Journal of Quranic Studies Quarterly, 2024;15(59):18-31.

1. Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Jiroft Branch, Islamic Azad University, Jiroft, Iran

2. Assistant Professor, Department of Theology, Jiroft Branch, Islamic Azad University, Jiroft, Iran

3. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Jiroft Branch, Islamic Azad University, Jiroft, Iran

بررسی مبانی قرآنی جواز و عدم جواز رجوع از حکم قضا

حمدالله سلیمانی ساردو^۱، میثم تارم^۲، روح‌الله افضلی^۳

چکیده

اصولاً هر قاعده‌ی فقهی باید بر پایه‌ی شرعی استوار باشد و قاعده‌ی فقهی عدم جواز رجوع از حکم قضایی نیز بر طبق دیدگاه فقهای سلف و خلف از مبانی فقهی برخوردار می‌باشد. این قاعده در حقوق تحت عنوان فراغ دادرسی است که بر حسب آن هر گاه قاضی با صدور حکم از قضا فراغت حاصل نمود، دیگر حق رجوع و عدول از حکم صادره را نخواهد داشت و معنا و مفهوم قاعده عدم جواز رجوع از حکم نیز همین می‌باشد. قاعده مذکور از احکام حکومتی و واجبات شرعیة توصیفیه است و از آنجا که راجع به فقه سیاسی و حکومتی است، اجرای آن بر همه فضات و حکام شرع واجب می‌باشد. این قاعده از مبانی و ادله فقهی برخوردار است و در قرآن مجید آیات متعددی چون آیه "فاذا فرغت فانصب" (سوره انشراح) و آیات سوره مائده و انبیاء دلالت بر عدم جواز رجوع از حکم قضایی دارند.

واژگان کلیدی: قاعده، عدم جواز رجوع، فراغ دادرسی، حکم قضایی

۱. دانشجوی گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، جیرفت، ایران

۲. استادیار گروه بخش الهیات، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، جیرفت، ایران

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی، جیرفت، ایران

مقدمه و بیان مسئله

قاعده عدم جواز رجوع از حکم از قواعد فقهی بوده و دارای منابع و ادله فقهی است. بر اساس پیشینه بزرگان فقه هر قاعده فقهی عبارت است از یک قاعده کلی فقهی که به صورت حکم شرعی و قابل انطباق بر جزئیات می‌باشد و قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی هم مانند سایر قواعد فقهی حکمی کلی شرعی است که بر روابط مکلفین حاکم بوده و احکام جزئی را هم در بر می‌گیرد. این قاعده دارای منابع معتبر فقهی و اسلامی است که از آن منابع و ادله نشئت گرفته‌است. با مراجعه به کتاب آیات متعدد و شریفی وجود دارد که متضمن محتوای قاعده مذکور است؛ از طرفی عده‌ای از محققین اسلامی قائلند که این قاعده مبتنی بر نظریه اجزاء در اصول فقه است. با کمی دقت به این نتیجه می‌رسیم که اجزاء در عبادات و معاملات و احکام به صورت یکپارچه می‌تواند جاری و ساری گردد و یکی از احکام اسلامی امر شریف قضا است که مبتنی بر نظریه اجزاء در اصول می‌باشد.

هدف این نوشتار بررسی منابع و ادله این قاعده از برخی آیات قرآن مجید است. سوال اصلی این است که قاعده عدم جواز رجوع از حکم چیست و مدارک و منابع قرآنی آن چه می‌باشد. بدو این قاعده را نوعی از قواعد فقه سیاسی و یا حقوق عمومی می‌دانیم که رعایت آن بر همه افراد جامعه حکومت اسلامی در روابط قضات الزام‌آور می‌باشد و قضات عدلیه موظف به اجرای آن هستند و حق تراضی با اصحاب دعوا برای عدم اجرای آن ندارند. این قاعده تحت عنوان قاعده "عدم جواز الرجوع عن الحكم المقضی الا ما استثنی منه" نام‌گذاری و بیان شده‌است.

از آنجا که خاستگاه قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی برگرفته از مبانی وحی، روایات و اجماع فقها است، لذا باید گفت که سابقه این بحث از زمان حاکمیت اسلام در مدینه‌النبی به صورت اجمال و پراکنده و در جریان قضاوت‌های امام علی (ع) بوده‌است، اما قاعده فقهی مذکور در لسان فقها و حقوقدانان بیان نگردیده‌است. درباره قاعده فقهی عدم جواز رجوع از حکم قضایی و ادله فقهی آن مقالات و کتبی نگارش یافته که به صورت غیرمستقیم به موضوع پرداخته که عبارتند از:

۱. اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی (ناصر کاتوزیان. ۱۳۷۶)
 ۲. اعتبار امر قضاوت شده، بررسی فقهی و حقوقی (محمد اسحاق حبیبی. ۱۳۸۴)
 ۳. اشتباه در حکم و اختلاف در استنباط (محمدجواد شریعت باقری. ۱۳۹۰)
- اما وجه تمایز این اثر با آثار مشابه و نوآوری‌های آن را می‌توان در قالب موارد ذیل برشمرد:
- الف. بیان و تعریف قاعده فراغ دادرسی در حقوق موضوعه و تطبیق آن بر موارد فقهی
 - ب. ایجاد و ابداع قاعده‌ای فقهی تحت عنوان عدم جواز رجوع از حکم قضایی با استناد به آیات قرآنی و ذکر موارد قرآنی جواز رجوع
 - ج. بیان منابع و مدارک قرآنی قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی

در این پژوهش از روش کتابخانه‌ای استفاده خواهد شد؛ بدین ترتیب که با جستجوی کتب و مقالات و منابعی که به طور مستقیم و غیرمستقیم با موضوع پژوهش مرتبط می‌باشند، اطلاعات اولیه و لازم را تحصیل و سپس با یک نگاه تحلیلی و با استفاده از اطلاعات جمع‌آوری شده پژوهش موردنظر به رشته تحریر در خواهد آمد.

مفهوم شناسی

در مباحث فقه اسلامی از جمله فقه القضاء، اصطلاح رجوع از حکم و یا رجوع از قضا وجود دارد که می‌تواند تا حدی مطابق با قاعده فراغ دادرس باشد؛ زیرا در فقه حاکم یا قاضی منصوب از قبل امام حق رجوع از حکم صادره را به جز در موارد استثنایی ندارد. در تعریف قاعده فراغ دادرس یا عدم جواز رجوع از حکم قضایی گفته شده که قاضی به محض فراغت از امر دادرسی حق رجوع از حکم و یا ابطال آن را ندارد. البته فقها مبنای این قاعده را نفوذ و انفاذ حکم قضایی قاضی واجد شرایط و عدم امکان رجوع از حکم دانسته‌اند، زیرا قطع دادرسی دادرس موجب قطع دست دادرس از دادرسی است. فقها معتقدند که از جمله مبانی فقهی قاعده مذکور مسئله اجزاء در احکام، اصالة الصحه احکام و لزوم احکام می‌باشد.

بنابراین عدم جواز رجوع از حکم قضایی یکی از قواعد فقهی فقه حکومتی است؛ زیرا پس از تشکیل حکومت اسلامی اجرای این قاعده برای کلیه قضات محاکم عدلیه لازم الرعایه است و چون در راس حکومت علی القاعده ولی فقیه جامع شرایط مطلع به مقتضیات سیاسی و اجتماعی می‌باشد، لذا قضات مجتهد نیز مکلف به تبعیت از فقیه زمان هستند و باید قاعده را رعایت نمایند.

رجوع در لغت به معنای بازگشت از کاری و یا جایی و اصطلاح رجوع از حکم قضایی عبارت است از اینکه قاضی از حکم قضاوت‌شده قطعی یا غیرقطعی عدول کند و نسبت به نقص حکم و یا لغو آن اقدام و مبادرت به صدور حکم جدیدی بنماید که منطبق با ادله جدید باشد. در مقام شک و تردید در جواز رجوع و عدم رجوع از حکم قضایی با فرض عدم دلیل اصل بر عدم، جاری است و در رجوع از حکم باید به قدر متیقن اکتفا کرد. همچنین منظور از حکم، حکم ماهوی و یا شکلی است؛ چه ممکن است قاضی در اثر رسیدگی‌ها مبادرت به اتخاذ تصمیم ماهوی نماید که حسب مورد حکم بر له و یا علیه و یا بی‌حقی صادر نماید و یا ممکن است با توجه به قانون آیین دادرسی کیفری و یا مدنی تصمیمات شکلی قضایی مانند قرار تامین دلیل، قرار تامین خواسته، ارجاع امر به کارشناس رسمی و یا دستورات قضایی صادر نماید. در هر حال قاعده عدم جواز رجوع شامل هر دو مورد می‌شود. این قاعده مترادف قاعده فراغ دادرس در حقوق موضوعه است. بدیهی است رعایت قاعده ضامن استحکام و قطعیت احکام می‌باشد و این امر سبب بهینه گردیدن اعتبار احکام می‌شود. لازم به ذکر است هر حکم شرعی

یا حقوقی که بر موارد متعدد و جزئی قابل انطباق باشد قاعده نامیده می‌شود. (صالحی مازندرانی، ۱۳۹۱، ۱۷؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ۴)

مدارک و منابع قرآنی قاعده جواز و عدم جواز رجوع از حکم

حال این سوال پیش می‌آید که آیا قاعده دارای منابع فقهی و ادله اسلامی می‌باشد یا خیر. با تتبع و تفحص در منابع فقهی و آیات کلام الله مجید بعضی از فقها و حقوقدانان برای آن منابعی جستجو و ارائه کرده‌اند و ما به پیروی از آنان به بحث و بررسی پیرامون منابع آن با تفصیل و شرح بیشتر می‌پردازیم. این قاعده دارای مدارک و منابع فقهی همچون سایر قواعد فقهی است که در زمان غیبت امام عصر (عج) با اتکا به آیات شریفه متعدده، اخبار متواتره و سنت، اجماعات فقهی، عقل سلیم و سیره عقلا قابل اثبات است. این قاعده از قواعد اصطیادی فقهی و عمومی است و هرچند که در کتب قواعد فقهیه قدما نیامده است با این وجود در مباحث فقه القضا به صورت پراکنده مورد بحث و بررسی قرار گرفته و موارد جواز رجوع از حکم فهرست‌وار مقید شده است. (کاتوزیان، ۱۳۴۴، ۲۷۳؛ موسوی خمینی، ۱۳۹۵، ۸۵) در این نوشتار سعی شده است که مدارک قاعده از دیدگاه قرآن مجید مورد بررسی و تحقیق قرار بگیرد.

منابع قرآنی عدم جواز رجوع از حکم

در خصوص مدارک و منابع قاعده فقهی عدم جواز رجوع از حکم قضایی آیات متعددی وجود دارد که در پاره‌ای موارد دلالت بر تجویز رجوع از حکم قضا می‌نماید و در تالیفات بضی از حقوقدانان به آیات ذیل به جواز رجوع از حکم استشهاد شده است.

هر قاعده یا اصلی ممکن است استثنائاتی داشته باشد. لذا قاعده عدم جواز رجوع یا فراغ دادرس مطلق نیست و در بعضی موارد دارای استثنائاتی می‌تواند باشد که از آن‌ها به عنوان جواز رجوع از حکم توسط قاضی تعبیر می‌شود و نمی‌توان به صرف چند مورد از استثناء و عدول از قاعده، ما آن را در ذیل قاعده جواز رجوع عن الحکم بحث کرد و برای آن قاعده‌ای ساخت. با مراجعه به کتب فقهی و حقوقی ملاحظه می‌شود که رجوع از قضا آن است که قاضی یا حاکم بنا به دلایل متقن از حکم خود برگشت یا عدول نماید. در همین راستا گروهی که غالباً توغل در علم اصول داشته و اشتغال فقهی قابل توجه و ملاحظه‌ای ندارند عقیده دارند که قاضی وقتی متوجه می‌شود در صدور حکم خطا کرده باید از خطا و رای خود بگردد. آن‌ها مخالف اجزاء به طور کلی در احکام دادگاه‌ها و فتاوی و غیره می‌باشند و مخالفان خود یعنی کسانی که معتقد به عدم جواز رجوع از قضا هستند را متهم به طرفداری از نظریه تصویب می‌نمایند چون اکثریت فقهای شیعه معتقد به اجزاء در احکام محاکم و فتاوی هستند. در ادامه مدارک قرآنی قاعده عدم جواز رجوع بیان و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

آیه ۵۹ سوره نساء

بعضی از آیات قرآن هستند که دلالت بر نقض حکم از سوی قاضی صادرکننده رای ندارند و این به منزله این است که قاضی پس از صدور حکم حق رجوع از آن را ندارد. برای مثال فقها به آیه ۵۹ سوره نساء اشاره کرده‌اند که به شرح ذیل می‌باشد:

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فَرُدُّوهُ الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و الیوم الاخر»؛

یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و زمامداران خود را، پس اگر در چیزی با یکدیگر اختلاف پیدا کردید اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید آن را به خدا و پیامبر بازگردانید که این برای شما بهتر و سرانجامش نیکوتر است. این آیه دلالت دارد که نقض حکم توسط حاکم حرام است. نحوه دلالت آیه بر حرمت نقض حکم توسط حاکم به این صورت است که همانطور پیروی و تبعیت از حکم و وجوب تمکین از آن برای اصحاب دعوا و اشخاص ثالث لازم است به همان نحو حاکم به عنوان شخص ثالث وجوب بر رعایت مفاد حکم بر او واجب بوده و حق نقض آن و تمرد از مفاد آن را ندارد و وجوب دادرسی و پذیرش نتیجه آن و لزوم پیروی از حکم صادره را ثابت می‌کند. همچنین آیه بر تبعیت از حکم و تحریم نقض آن دلالت دارد؛ زیرا با پذیرفتن قضاوت قاضی به نیابت از پیامبر، نقض حکم او نیز حرام خواهد بود. با مراجعه به تفاسیر قرآن کریم مشخص می‌شود که خداوند امر به اطاعت از رسول و اولی الامر نموده است که منظور از اولی الامر ائمه اطهار (علیهم السلام) می‌باشند و خداوند امر نموده که هرگاه در چیزی اختلاف و کشمکش دارید پس آن را نزد خداوند و رسول او نهایتاً نزد اولی الامر مطرح کنید؛ زیرا هر حکمی که آنان صادر نمایند رعایت آن واجب و مخالفت و تمرد از آن گناه و حتی در حد شرک بالله می‌باشد.

طبق آیه شریفه مورد بحث اطاعت از اولی الامر واجب است. این اطاعت در زمان حضور با رعایت اوامر و نواهی آن امام معصوم تحقق می‌یابد و در زمان غیبت با پیروی از فقیه جامع الشرایط که از طرف امامان معصوم (ع) نصب شده است. همان‌گونه که در زمان حضور اگر کسی را به عنوان فرمانده نظامی تعیین می‌فرمودند اطاعت از او بر همگان واجب بود، در زمان غیبت نیز ولی فقیه از جانب حضرات معصومین (ع) دارای نیابت عام هستند. لذا اطاعت از ایشان در همه امور واجب است حتی مسائل قضایی و احکامی که ایشان در رفع تنازع بین مردم صادر می‌نمایند بر همگان واجب است و حق سرپیچی از رای قضایی را ندارند و چنانچه حکم پیامبر، ائمه اطهار و نواب خاص و نواب عام و قضات مجتهد جامع الشرایط را رد کنند مثل این است که حکم الله را رد نموده‌اند و رد حکم الله در حد شرک به خدا است. (همان، ۱۹) از توجه در این آیه مشخص می‌شود که با صدور حکم قضایی از جانب رسول، امام معصوم و نمایندگان آنان بر آحاد ملت واجب است که از آن تبعیت نمایند و حق سرپیچی ندارند.

بنابراین از توجه و امان نظر در فعل امر اطیعوا که ظهور در وجوب اطاعت از امر و قضاوت رسول و جانشینان او و احکام صادره به این نتیجه می‌رسیم که این قسمت از آیه دلالت دارد که حاکم نمی‌تواند حتی حکم خود را هم نقض کند. (کریمی. ۱۳۶۱. ۲۷) البته این حکم در امور سیاسی و حکومتی بیشتر تجلی پیدا می‌کند و اما در خصوص احکام صادره قضایی توسط نواب نیز اصل بر قطعیت آن‌ها و عدم رجوع از حکم توسط قضات است مگر اینکه به موجب روایات و احادیث معصومین بر حکمیت آیه تخصیص وارد و نتیجتاً در موارد حدوث اشتباه و خطا در رای و حکم از سوی قاضی قابل رجوع و نقض باشد که بیشتر به صورت اعاده ترافع شکل می‌گیرد. لذا مرجعیت اولی الامر در حل تنازع ناظر به احکام فقهی و حقوقی است.

آیه ۶۵ سوره نساء

آیه دیگر که از سوی پژوهشگران اعلام شده که دلالت بر حرمت نقض حکم از سوی قاضی دادگاه یا قاضی دیگر دارد و به طور ضمنی دلالت بر حاکمیت قاعده عدم جواز رجوع از حکم می‌کند آیه ۶۵ سوره نساء است.

"فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ لَهُمْ لَأِيْدُوا فِيْ اَنْفُسِهِمْ حَرْجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا"

یعنی ولی نه! (اینگونه نیست) به پروردگارت سوگند که آن‌ها ایمان نمی‌آورند مگر آنکه در کشمکش‌ها و اختلافی که میان خود دارند تو را به داوری طلبند سپس از داوری و حکمی که کرده‌ای در دل‌های خود احساس ناراحتی نکنند و به طور کامل و بی‌چون و چرا تسلیم داوری تو باشند.

از این آیه چند مطلب برداشت می‌شود:

۱. مراد از تحکیم در "حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ" رضایت به حکمیت و حکومت پیامبر (ص) است نه قاضی تحکیم تا مردم پیامبر را حکم خود قرار دهند؛ چرا که خداوند حضرت پیامبر را به سمت داوری میان مردم نصب کرده است.

۲. ایمان واقعی اعتقاد قلبی و تسلیم محض پیامبر و اولی الامر است و نشانه ایمان پذیرش قلبی حکم پیامبر و اولی الامر است نه اینکه صرفاً برای حل مشکل حقوقی خود یا رسیدگی به پرونده به محکمه حضرات مراجعت نمایند. مومن حق محور است و طبق وظیفه ایمانی خود اولاً به دادگاهی می‌رود که طبق وحی الهی حکم می‌کند و ثانیاً حکم الهی را خواه به نفع خود باشد یا نباشد خاضعانه می‌پذیرد.

۳. مرجعیت پیامبر در احکام قضایی و ولایی روشن است. مسلمانان باید در هر اختلافی پیامبر یا امام معصوم و در زمان غیبت جانشینان آن‌ها را داور و حکم قرار دهند و در کلیه اختلافات حقوقی، کیفری و مالی که نیازمند حکم قضایی است به آنان رجوع کنند. (جوادی آملی. ۱۳۹۰. ۳۹۵؛ کریمی. ۱۳۶۱.

آیه دلالت دارد بر اینکه چون پیامبر، امام معصوم و اولی الامر بر مبنای شریعت اسلام قضاوت می‌کنند و قضاوتشان بر مبنای لوح محفوظ نمی‌باشد هر چند می‌تواند این کار را هم بکنند؛ چون علم ولایت بر لوح محفوظ دارند معهداً مأمور به انجام قضاوت برطبق قواعد فقهی و شریعت هستند، لذا مطابق با قاعده البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر مدعی در محکمه باید بینه بیورد و منکر نیز سوگند بخورد و خود پیامبر می‌فرماید در میان مردم به استناد بینه و سوگند قضاوت می‌کنم. (محمدی ری شهری، ۱۳۶۳، ۸۸)

در زمان حاضر چون قضات مأذون از قبل ولی فقیه هستند پس از مشروعیت برخوردارند و تابع نصب و شرایط مندرج در قوانین می‌باشند که آن قوانین به تایید ولی فقیه رسیده است. لذا اصل بر عدم امکان نقض حکم و رجوع حاکم از حکم خودش است. بنابراین مبنای مشروعیت حکم قاضی بر طبق مصلحت سلوکیه است و حکم حاکم به طور ظاهری نافذ است نه به طور واقعی و ماهیت واقعیت را هم تغییر نمی‌دهد؛ لذا قاضی پس از صدور حکم از باب اینکه نقض حکم خود حرام می‌باشد حق تغییر و نقض آن را ندارد. بنابراین قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی بر روند دادرسی و صدور حکم قضایی حکومت می‌کند مگر اینکه قاضی خودش پی به وقوع اشتباه و خطا ببرد یا با احراز فسق شهود و یا رجوع شهود مقدمات رجوع قاضی از حکم فراهم بیاید که در این صورت امر دادرسی در قالب اعاده ترافع ادامه می‌یابد. این آیه نیز دلالت بر پذیرش حکم حاکم و حرمت نقض آن توسط طرفین دعوا و به طریق اولی خود حاکم می‌باشد. یعنی همانطور که اصحاب دعوا حق اعتراض و تمرد در برابر حکم حاکم را ندارند به طریق اولی حاکم شرع نیز باید از مفاد حکم تبعیت کند و آن را محترم بشمارد و از رای رجوع ننماید. (محمدی ری شهری، ۱۳۶۳، ۸۹)

آیه ۳۶ سوره احزاب

آیه دیگر که دلالت بر حاکمیت قاعده فقهی عدم جواز رجوع از حکم در قالب نقض رای دارد آیه ۳۶ سوره احزاب است:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا»

ترجمه: هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و رسولش به کاری حکم کردند اختیاری در کار خودشان داشته باشند و هر کس نافرمانی خدا و پیامبرش را بکند حتماً به گمراهی آشکاری دچار گردیده است.

از این آیه چنین استفاده‌ای در جهت عدم جواز رجوع از حکم توسط قاضی می‌شود که اگر خدا و رسول او نسبت به امری قضاوت نمایند هیچ مومن و مومنه‌ای حق ندارد برخلاف آنچه قضاوت شد، قضاوت نماید. بنابراین امر قضاوت شده یک اصل ثابت و غیرقابل تغییر است. حال این اعتبار مطلق

حکم قضاوت‌شده در این زمان برای قاضی صادرکننده رای هم به طریق اولی وجود دارد؛ وقتی که قضاوت دیگر حق تغییر مفاد رای را که طبق شریعت مورد قضاوت شده باشد، ندارند مسلماً خود قاضی هم نمی‌تواند با رجوع از رای موجب سردرگمی اصحاب دعوا شود. لذا به این صورت با استدلال بالا ثابت می‌شود که آیه در مقام اثبات قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی هم می‌تواند باشد. نکته‌ای که قابل توجه است اینکه عدم جواز رجوع از حکم قضایی معمولاً و عرفاً ناظر به قاضی صادرکننده رای است و در صورت فوت قاضی دیگر رجوعی از سوی قاضی صادرکننده انجام نمی‌شود اما اگر مایل شویم که عدم جواز رجوع از حکم قضایی توسط محکمه انجام گردد، در این صورت رجوع از حکم ناظر به قاضی صادرکننده و یا قاضی جانشین می‌باشد. به نظر می‌رسد بهتر این باشد که عدم جواز رجوع ناظر به محکمه باشد و بایستی به این صورت بیان کرد که دادگاه حق رجوع از حکم صادره و حق اصلاح و عدول از آن را ندارد مگر در موارد قانونی و استثنائات پیش‌بینی شده که از این حق برخوردار است. نکته دیگر اینکه رجوع از حکم محکمه از حقوق اصحاب دعوا نیست بلکه از حقوق محکمه است؛ زیرا حاکم با داشتن حق رجوع می‌خواهد اشتباهات قضایی خود را جبران کند تا بار سنگین ناشی از آن‌ها او را در دوران حیات رنج ندهد. علاوه بر آن رجوع از حکم برای دادگاه تکلیفی هم می‌باشد که هرگاه متوجه شد رای بر خلاف شرع است با رجوع از آن، آن را اصلاح یا نقض و حکم صحیح صادر می‌نمایند. نویسندگان از این آیه در جهت لازم الاجرا و واجد اعتبار بودن حکم قاضی شرع استفاده کرده و معتقدند همان‌طور حکم و داوری پیامبر لازم الاجرا بوده و هیچ کس حق رد آن را نداشته است، همین‌طور حکم قضایی جانشینان وی را کسی نمی‌تواند لغو کند و به این خاطر ثابت می‌شود که رای حاکم از سوی خودش و غیره قابل نقض ولو از طریق رجوع از حکم نمی‌باشد.

منابع قرآنی جواز رجوع از حکم

همان‌طور که در پیش ذکر گردید آیات متعددی از قرآن مجید دلالت بر عدم جواز رجوع از حکم دارند که قاضی نمی‌تواند نسبت به بازگشت از حکم و تصحیح و یا نقض و عدول از آن اقدام کند اما همیشه این چنین نیست. همان‌طور که مکرراً بیان گردید اصل و قاعده کلی حاکمیت عدم جواز رجوع از حکم می‌باشد و این رویکرد مطابق با اصل و ندای فطرت و وجدان بشریت می‌باشد؛ چرا که با صدور حکم و فراغت از آن اساساً نمی‌توان از آن رجوع کرد و این امر سبب تثبیت و تحکیم در احکام می‌باشد. بر اساس دیدگاه برخی محققین در قرآن کریم دو مورد از آیات وجود دارد که دلالت می‌کند هرگاه قاضی در صدور رای مرتکب خطا شود باید از حکم خویش باز گردد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳، ۷۱۸)

سوره انبیاء آیات ۷۸ و ۷۹

آیه ۷۸: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا اَتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ.»

آیه ۷۹: «وَ عَلَّمْنَاهُ صِنْعَهُ لِيُوسِيَ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَاسِكُمْ فَهَلْ اَنْتُمْ شَاكِرُونَ»؛

یعنی و ما حکم آن را به سلیمان فهمانیدیم و به هر یک از آن دو حکمت و دانش دادیم و کوه‌ها و پرندگان را مسخر داود ساختیم تا با او تسبیح گویند (و هرگاه داوود زبور می‌خواند آن‌ها نیز با او هم‌نوا می‌شدند) و ما کننده این گونه کار بودیم. و ساختن زره را به خاطر شما به او تعلیم دادیم تا شما را در جنگ‌هایتان حفظ کند. آیا شکرگزار هستید؟

شرح و بررسی آیات فوق محتاج تورق در کتب تفسیر قرآن است. با مراجعه به تفاسیر مشخص شده که درباره مسئله حقوقی و فقهی دعوا و حکم آن دو نوع حکم از ناحیه حضرت داوود و سلیمان صادر شده است. مسئله این است که شبانه گوسفندانی در مزرعه‌ای چریدند. درباره آن، دو حکم صادر شده. خلاصه آن طبق روایات و احادیث و از جمله روایتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین است که گله‌ای گوسفند شبانه به تاکستانی وارد می‌شوند و برگ‌ها و خوشه‌های انگور را خورده و ضایع می‌کنند. صاحب باغ شکایت نزد حضرت داوود می‌برد. حضرت داوود حکم می‌کند که در برابر این خسارت بزرگ باید تمام گوسفندان به صاحب باغ داده شوند. حضرت سلیمان در آن زمان که کودک بود به پدر می‌گوید: ای پیامبر خدا این حکم را تغییر بده (رجوع از قضا کن) و تعدیل نما و حضرت داوود می‌گوید چگونه؟ در پاسخ می‌گوید: گوسفندان باید به صاحب باغ سپرده شوند تا از منافع آن‌ها و شیر و پشم‌شان استفاده کند و باغ به دست صاحب گوسفندان داده شود تا در اصلاح آن بکوشد هنگامی که باغ به حال اول بازگشت تحویل صاحبش داده شود و گوسفندان نیز به صاحبش برگردد و خداوند طبق آیه بعد حکم سلیمان را تایید کرد. اینجا ممکن است سوال شود معیار دو حکم چیست و چگونه اینها با هم اختلاف داشته و اساساً آیا مسئله به صورت مشاوره بوده یا حکم قطعی که بهتر است در این زمینه به تفسیر نمونه یا مجمع البیان مراجعه کرد. (رسولی محلاتی. ۱۳۹۵. ۶۵۳؛ فاضل مقداد. ۱۳۹۳. ۸۳۲)

از آنجا که خداوند حضرت داوود را طبق آیه ۲۶ سوره «ص» بر قضاوت نصب نموده است از طرفی در این قضیه قضاوت حضرت سلیمان (ع) را تایید کرده است. در مورد یک پرونده دو نوع قضاوت صورت گرفته که هر دو صحیح است و این ادعا که دو نحوه قضاوت می‌باشند و با همدیگر منافات دارند قابل پذیرش نیست. مضافاً هر دو قاضی دارای اجتهاد هم بوده‌اند و بدون شک حکم آنان مستند به وحی الهی می‌باشد. پس رای حضرت داوود با توجه به درجه عصمت مصون از اشتباه و خطا بوده که موجب رجوع از قضا تحقق پیدا کند، بلکه قضاوت حضرت سلیمان و نظر مشورتی او مناسب‌تر به حال متهم

می‌باشد که حضرت داوود با توجه به صحبت و مشورت فرزندش از رای خود عدول و به رای مناسب رجوع می‌نماید و حکم وی را می‌دهد که خداوند نیز آن را تایید کرده است. از نظر حقوقی خطای حادث بعد از صدور حکم که به زمان صدور برگشت کند و یا رای، مناسب‌تر با زمان و حال و مقال محکوم‌علیه نباشد می‌تواند از مصادیق اعاده ترافع باشد که خود از مصادیق استثنائات قاعده عدم جواز رجوع از حکم می‌باشد.

سوره مائده آیات ۱۰۶ و ۱۰۷

یکی دیگر از موارد جواز رجوع از قضا استشهاد به آیات سوره مائده می‌باشد که متضمن قضیه‌ای است که به طور کامل به شرح ذیل در آیات ۱۰۶ و ۱۰۷ سوره مائده بیان می‌گردد.

الف. آیه ۱۰۶ سوره مائده:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ يَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ أَنْ آرتبتم لانتستري به تمنا ولو كان ذا قُربى ولا تكتم شهادة الله إذا لَمِنَ الاثمين»؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که نشانه‌های مرگ یکی از شما را فرا می‌گیرد در وقت وصیت باید دو نفر عادل از خودتان را به شهادت فراخوانید و اگر در سفر بودید و حادثه ناگوار مرگ شما فراسید و مسلمانی نیافتید دو نفر از غیر خودتان (که غیر مسلمان هستند) را به شهادت فرا خوانید و اگر نسبت به آن دو بدگمان هستید و در درستی شهادتشان تردید دارید بعد از نماز (جماعت) نگاهشان دارید تا به خدا این گونه سوگند یاد کنند که ما حاضر نیستیم آن (حق) را به هیچ بهایی مبادله کنیم و اگر چه در مورد خویشاوند نزدیک ما باشد و ما شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم که قطعاً در اینصورت از گناه کاران خواهیم بود.

ب. آیه ۱۰۷ سوره مائده:

«فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعتدینا أنا إذا لَمِنَ الظالمین»؛

پس اگر معلوم شد که آن دو شاهد مرتکب گناهی شده‌اند (و به دروغ گواهی داده‌اند) دو نفر دیگر که شایسته‌تر باشند و (هر دو به میت نزدیک باشند) جایگزین آن دو شاهد قبلی شوند و این گونه به خدا سوگند یاد کنند که گواهی ما قطعاً از گواهی آن دو درست‌تر است و ما از حق تجاوز نکرده‌ایم و گرنه حتماً از ستمکاران خواهیم بود. (رسولی محلاتی، ۱۳۹۵، ۲۴۸)

از نظر شأن نزول باید گفت این آیات درباره ابن‌بندی و ابن‌ابی‌ماریه که هر دو نصرانی بودند با مردی بنام تمیم دارم (بدیل) مسلمان نازل شده است که به قصد سفر بیرون رفتند. تمیم دارمی همراه خود خورجینی داشت که اموال خود را از جمله ظرفی طلائی و قلاده‌ای را در آن گذاشته بود. اموال مزبور

را می‌برد تا در بعضی از بازارهای عرب بفروشد. در بین راه به مرض شدیدی دچار شد و چون احساس می‌کرد که اجلش فرا رسیده آنچه از اموال که همراه داشت به ابن بندی و ابن ابی ماریه داد و سفارش کرد آن‌ها را به ورثه‌اش برسانند. نامبردگان وقتی به مدینه برگشتند اموال را در حالی که ظرف طلا و قلابه را دزدیده بودند نزد ورثه آورده و ماجرا را شرح دادند. ورثه وقتی خورجین را باز کردند دیدند همه اموال هست جز ظرف طلا و قلابه. از آن دو نفر پرسیدند: آیا تمیم مرضش آنقدر طول کشید که محتاج فروش اموال خود شود؟ گفتند: نه، کسالتش جز چند روزی طول نکشید. پرسیدند: آیا دزدها در سفر چیزی از اموالش را ربودند؟ گفتند: نه. پرسیدند: آیا داد و ستدی که در آن ضرر کرده باشد صورت داده است؟ گفتند: نه. گفتند: ما گرانبهاترین متاع او را که ظرفی طلاکاری و جواهر نشان و قلابه‌ای قیمتی بود در بار و بنه او نمی‌بینیم. آن دو نفر گفتند: ما نیز خبر نداریم هر چه به ما سپرده بدون کم و کاست به شما رساندیم. ورثه تمیم آن دو نفر نصرانی را به نزد رسول خدا (ص) آورده و شکایت کردند. حضرت به ایشان فرمودند: سوگند بخورید که شما این اموال را نبرده‌اید. آن‌ها نیز سوگند خوردند. حضرت رهایشان کردند. (اعلام براءت داد). (قمی. ۱۳۸۸. ۵۴۸)

مسئله‌ای که قابل توجه است تا اینجا یک دعوی حقوقی از ناحیه ورثه بدیل یا تمیم علیه دو نفر نصرانی به خواسته مطالبه و استرداد ظرف طلا و قلابه اقامه می‌شود که چون خواهان‌ها دلیل و مدرکی نداشتند از باب البینه علی المدعی و الیمین علی من أنکر پیامبر به مدعی‌علیهما یعنی منکرین می‌فرماید سوگند بخورید آن دو نفر هم سوگند را می‌خورند و حکم براءت می‌گیرند. ادامه داستان و دعوی ورثه تمیم به این صورت است؛ پس از چندی اولیای تمیم ظرف و قلابه را در دست ایشان دیده و نزد رسول خدا (ص) آمدند و عرض کردند یا رسول الله به آنچه که از ابن بندی و ابن ابی ماریه می‌خواستیم دست یافتیم. اینک معلوم کردیم که مال در دست آن‌هاست رسول خدا منتظر وحی بود که این آیه نازل شد. در آیه سوگند منکرین را بر عدم سرقت یا خیانت در امانت نسبت به ظرف طلا پذیرفته لکن در آیه ۱۰۷ که معلوم می‌شود که آن دو نصرانی در سوگند مرتکب دروغ شده‌اند خداوند به دو نفر از اولیا میت خطاب می‌کند که اگر مدعی ظرف طلا و قلابه هستند سوگند بخورند. آن دو به خدا سوگند می‌خورند که آن‌ها به این ادعا سزاوارتر از آن دوتای اول هستند که به دروغ سوگند خوردند. لذا دو نفر اقوام میت سوگند را خورده و رسول خدا حکم جدید کردند که قلابه و ظرف طلا از ابن بندی و ابن ابی ماریه اخذ و تحویل اولیا تمیم داده شد. (همان. ۵۴۹؛ بروجردی. ۱۳۸۰. ۳۴۵؛ جوادی آملی. ۱۳۹۰. ۱۸۴)

سوالی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا در صورت کشف خلاف، حکم گذشته باطل می‌شود یعنی نقض می‌گردد؟ در این رابطه آیت الله جوادی آملی می‌فرماید در رابطه با مسئله حقوقی طلاق موضوع آیه‌ها چون عدالت شاهد موضوعاً شرط است لذا موجب بطلان حکم می‌گردد اما هرگاه عدالت

شرط امام جماعت باشد چون در امام جماعت احراز عدالت شرط است نه خود عدالت؛ لذا نمازهایی که قبلاً خوانده و مامومین از او اقتدا کرده‌اند باطل نیست و نیاز به اعاده ندارد. درباره شهادت در حقوق، اموال، دیون و معاملات نیز عدالت شرط است. در اینجا هم احراز عدالت شرط است نه خود عدالت پس در صورت عدم احراز عدالت معاملات سابق باطل نیست. (همان، ۱۷۲)

مطلبی که در اینجا لازم به ذکر است، دعوای اولی که منتج به صدور حکم به رد دعوای ورثه بدلیل گردید در واقع دعوای نخستین است که با کشف خلاف واقع و دلیل جدید یعنی ظرف طلا و قلابه، دعوی جدیدی شروع و آغاز شده که تحت عنوان اعاده ترافع در فقه و حقوق عرفی قابل امعان نظر است. البته با کشف خلاف واقع و دلیل جدید و احراز اشتباه و خطا در رای باید رای سابق باطل یا نقض و سپس رای جدیدی بر مبنای دلایل ارائه شده صادر گردد و الا اصحاب دعوا با دو رای متهافت روبرو می‌باشند که هر دو قانونی و رسمی هستند اما آیت الله جوادی آملی معتقد است که دعوا و حکم جدید می‌باشد نه اینکه حکم پیشین باطل شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۸، ۱۷۱)

نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه قاعده فراغ دادرس (عدم جواز رجوع از حکم قضایی) یکی از قواعد حقوق اساسی و عمومی در روابط قضات عدلیه و اصحاب دعوا می‌باشد و خاستگاه آن از نظر حقوقی، اصول کلی حقوقی رومی است، با مطالعه و پژوهش‌های دقیق در منابع فقه و حقوق اسلامی اعم از فقه امامیه و اهل سنت به این نتیجه می‌رسیم که این قاعده در فقه اسلامی هم وجود داشته لکن تاکنون مبادرت به قاعده‌سازی در این خصوص نشده است و با تفحص در مسائل فقه اسلامی تنها موضوعی که قابل انطباق با این قاعده رومی می‌باشد، قاعده عدم جواز رجوع از حکم قضایی است که به موجب آن هرگاه قاضی شرع و یا قاضی مجتهد اعم از مطلق و یا متجزی و یا قاضی ماذون از قبل ولی فقیه از صدور حکم اعم از ماهوی و یا شکلی فراغت حاصل نمود حق رجوع مجدد به آن و ابطال و یا اصلاح آن را ندارد مگر در مواردی که نصوص و متون شرعی اجازه داده باشد. در این مقاله به این نتیجه رسیدیم که این قاعده فقهی بوده و جزء قواعد فقه سیاسی و حکومتی می‌باشد و در بیان منابع و مبانی و مدارک قرآنی آن به آیات سوره‌های بقره انبیا و مائده اشاره و بررسی گردید. بدیهی است اصل بر عدم جواز رجوع می‌باشد لکن در مواردی جواز رجوع از حکم حاکم است که آیات مربوط به آن مورد بررسی قرار گرفت.

منابع

- قرآن کریم (ترجمه و تفسیر مختصر فارسی)، رسولی محلاتی، سیدهاشم، چاپ دوم، انتشارات به نشر، مشهد، سال ۱۳۹۲.
- آل کاشف الغطاء، محمدالحسین، ۱۳۶۱، **تحریرالمجله**، ج ۱، ۲، ۳ و ۴، قم؛ تهران، انتشارات مکتبه النجاه و مکتبه الفيروزآبادی.
- بروجردی عبده، محمد، ۱۳۸۰، **اصول قضایی (جزایی) دیوان عالی کشور**، تهران، انتشارات رهام.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۶۳ **دائرة المعارف علوم اسلامی (قضایی)**، ج ۱ و ۲، تهران، انتشارات گنج دانش.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، **تسنیم**، ج ۱، قم، نشر اسرا.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۰، **تسنیم**، ج ۱۹، قم، نشر اسرا.
- حبیبی، محمداسحاق، ۱۳۸۹، **اعتبار امر قضاوت شده، فصلنامه معرفت**، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ش ۹۳.
- صالحی مازندرانی، محمد، ۱۳۹۱، **بررسی فقهی حقوقی مسئولیت مدنی ناشی از تصمیمات قضایی**، تهران، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- فاضل مقداد، ۱۳۹۳، **کنزالعرفان فی فقه القرآن**، ترجمه و تصحیح عقیقی بخشایشی، قم، چاپ و نشر نوید اسلام.
- قمی، علی ابن ابراهیم، ۱۳۸۸، **تفسیر قمی**، ترجمه جابر رضوانی، ج ۱، قم، انتشارات نیی الزهراء.
- کاتوزیان، امیرناصر، ۱۳۴۴، **اعتبار قضیه محکوم‌بها در امور مدنی**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کریمی، حسین، ۱۳۶۱، **حدود الهی**، ج ۱، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه صنعتی شریف.
- محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۶۳، **سیستم قضایی اسلامی**، قم، انتشارات ماهنامه پاسدار اسلام.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۸، **تفسیر نمونه**، ج ۱۳ و ۱۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی البجنوردی، السید میرزا الحسن، ۱۳۸۹، **القواعد الفقهیه**، ج ۱، نجف الاشرف، مطبعه الآداب.
- موسوی خمینی، سیدروح الله، ۱۳۹۵، **تحریرالوسیله**، ترجمه علی اسلامی، ج ۴، قم، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی.

COPYRIGHTS

© 2024 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: سلیمانی ساردو حمدالله، تارم میثم، افضلی روح‌الله، بررسی مبانی قرآنی جواز و عدم جواز رجوع از حکم قضا، فصلنامه مطالعات قرآنی، دوره ۱۵، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۳، صفحات ۳۱-۱۸.